



زیبا شکیب

ترجمه امیرحسین اکبری شالچی



فهرست

۷	نوزاد
۱۹	بر سر دوراهی
۳۱	تعویذ
۴۷	گمراهسازی
۵۳	تیر
۵۷	کشف
۶۹	دروغ
۸۷	گمان
۱۰۱	معجزه
۱۲۵	آزمون
۱۴۱	شکفت
۱۵۳	سانحه
۱۷۳	رُغاؤ
۱۹۷	پله‌ها
۲۰۷	درخواست
۲۲۷	جدایی
۲۴۳	آغل
۲۶۱	نامزدی
۲۷۷	آشکار شدن

برنامه
گره‌گشایی
شکست

۳۹۹

۳۰۷

۳۱۵

نوزاد

مرده است؟

بیهوده جگرت را خون نکن. از من و تو هم زنده‌تر است!

راست می‌گویی؟

به خدا. چرا باید مرده باشد؟

اگر زنده است، چرا چیزی نمی‌گوید؟

دریا می‌خواهد پاسخ بددهد، لیک انگار زبانش نمی‌گردد، لبش را
می‌گزد و بسیار دلواپس است.

فرمانده درد همسر زیبارویش را نمی‌بیند، می‌خواهد او خود پاسخی
بدهد.

دریا نمی‌خواهد کسانی که در چادرهای دیگر هستند، آوایش را
 بشنوند. می‌کوشد فریاد را در گلوی خود خفه کند. مزه خون به دهانش
 می‌دود، ترس سرایش را بر می‌دارد. رنگ از چهره‌اش می‌گریزد.

فرمانده می‌گوید، پاسخ بد!

دریا مانند مار، فیشی می‌کند و می‌گوید، آسوده‌ام بگذار! تا این را
 می‌گوید، پشیمان می‌شود. فرمانده هم پشت وی روی زمین نشسته، لیک
 دریا می‌بیند که چه هراسی او را برداشته و مانند یک کودک دست و پایش
 را قلمبه کرده، دست‌های خود را دور زانوهایش انداخته، به زمین خیره